

# چرا تریس از مرگ و موہ بر آن؟

مہاتما گاندی

گردآورنده: آناند ہینگورانی

ترجمہ شہرام نقش تبریزی



## فهرست

۴۰.....	۱۶. معنای تولد و مرگ	۷.....	پیشگفتار
۴۶.....	۱۷. روحیه‌ای شگفت	۱۱.....	۱. خوشامد به مرگ
۴۸.....	۱۸. گفتگوهایی از گیتا	۱۲.....	۲. وظیفه ما
۵۵.....	۱۹. تلاش برای اهداف شخصی	۱۳.....	۳. در مرگ برادر
۵۶.....	۲۰. شهادت	۱۵.....	۴. به چیزی نیندیش
۵۸.....	۲۱. آنچه گیتا می‌گوید	۱۷.....	۵. در مرگ عبدالحافظ
۶۰.....	۲۲. اندیشه‌ای آرامش‌بخش	۱۹.....	۶. شیون و زاری
۶۲.....	۲۳. بهترین دوست از دست رفته	۲۱.....	۷. چرا ترس از مرگ و مویه بر آن؟
۶۴.....	۲۴. انسان‌های شریف پس از مرگ زندگی می‌کنند	۲۳.....	۸. ترس از مرگ
۶۵.....	۲۵. یادآوری حقیقی	۲۵.....	۹. با مرگ به مانند یک دوست رویرو شوید
۶۶.....	۲۶. منطق خود را به کار گیرید	۲۷.....	۱۰. بازگشت
۶۸.....	۲۷. مرگ فراغت است	۲۸.....	۱۱. جسم و روح
۷۱.....	۲۸. هراس‌انگیزترین پدیده	۳۰.....	۱۲. چرا عزای مرگ دشباندو؟
۷۴.....	۲۹. ارتباط با ارواح	۳۲.....	۱۳. در مرگ دشباندو
۷۷.....	۳۰. جنبه‌های پدیده‌ای واحد	۳۴.....	۱۴. بستانی دوی
۷۸.....	۳۱. چرخه تولد و مرگ	۳۹.....	۱۵. راز مرگ و تولد

۳۲. جنبه‌های گوناگون .....	۸۰	۴۵. نیم‌نگاهی به آن سو انداختن پسندیده	
۳۳. روح نامیراست .....	۸۱	نیست .....	۱۰۰
۳۴. اراده خود را جاری ساز. ....	۸۲	۴۶. تقدیر .....	۱۰۱
۳۵. حکمت خدا ناشناخته است .....	۸۳	۴۷. در مرگ مهاذو دسایی .....	۱۰۳
۳۶. اجازه خودکشی .....	۸۴	۴۸. انسان متولد می‌شود تا بمیرد .....	۱۰۴
۳۷. حق پایان دادن به زندگی .....	۸۵	۴۹. توبه در بستر مرگ .....	۱۰۵
۳۸. این حیات زمینی .....	۸۸	۵۰. چون مسافری باشید .....	۱۰۶
۳۹. در مرگ لاجپاترای .....	۸۹	۵۱. از مرگ نگریزید .....	۱۰۷
۴۰. طول عمر انسان .....	۹۰	۵۲. چرا ترس از مرگ؟ .....	۱۰۹
۴۱. عمر طولانی .....	۹۲	۵۳. نامه‌های تسلیت .....	۱۱۱
۴۲. میراث زندگی گذشته .....	۹۵	۵۴. اندیشه‌های روزانه .....	۱۸۱
۴۳. هنر زندگی و مرگ .....	۹۷		
۴۴. یک یادآوری خوب .....	۹۸	نمایه .....	۱۸۴

## پیشگفتار

از بین همه ترس‌هایی که در زندگی زمینی احاطه‌مان کرده‌اند، شاید بتوان گفت شدیدترین و فلج‌کننده‌ترین، ترس از مرگ است. در اکثر موارد، فقط اندیشه مرگ کافی است تا لرزه بر انداممان بیندازد. این اندیشه، چنان بر منطق و تعقل خدشه وارد می‌آورد که دیگر نمی‌توانیم این حقیقت را دریابیم که مرگ، نه پایان همه چیز، بلکه در ورودی معبدی است که به حیاتی جدید راه می‌برد.

این جهان از جفت اضداد آکنده است. آن‌جا که روشنایی هست، تاریکی هم هست؛ آن‌جا که نور خورشید هست، سایه هم هست. و همان‌گونه که شب، به ناچار و ناگزیر، از پس روز در می‌رسد، مرگ نیز بعد از زندگی فرا خواهد رسید. در نگاه گاندی، تولد و مرگ دوروی سکه‌ای واحد و دو جنبه متفاوت از پدیده‌ای یکسانند. حال که حقیقت موجود در پس هر دوی آن‌ها حقیقتی واحد است چگونه شایسته است انسان بر تولد شادمانی کند و بر مرگ اندوهناک شود؟ این جفت‌اضداد همواره و از همان ابتدا همراه ما بوده‌اند. چیزی در آن نیست که موجب شگفتی یا حتی نگرانی ما شود. این پدیده‌ها در زندگی آدمی اجتناب‌ناپذیرند.

حال که به هیچ روی نمی‌توان از این اضداد گریخت بهتر این است بیاموزیم چگونه می‌توان به چرخه تولد و مرگ با چشمی یکسان نگریست و آن را پذیرفت. با چنین نگاهی، دیگر نه جایی برای شادمانی بر تولد هست و نه بهانه‌ای برای غمگساری بر مرگ. این گونه است که می‌توانیم به این دو پدیده صحیح بنگریم و معتقد باشیم آن کس که متولد می‌شود، ناگزیر خواهد مرد؛ و آن کس که می‌میرد باز متولد خواهد شد. چنین اعتقادی ما را به درک صحیح ماهیت حقیقی جسم، و روحی که در آن مأوا دارد رهنمون می‌شود. و آن‌گاه در خواهیم یافت که هر چند جسم فانی و ناپایدار است، روح فنا ناپذیر و پایدار است، که به گفتهٔ باگاواد گیتا<sup>۱</sup>: «نه شمشیر تواندش شکافت، نه آتش تواندش سوزاند، نه آب مرطوبش تواند کرد، و نه باد خشکش تواند نمود.»

گاندی به ما می‌آموزد که کودکی، پیری، بیماری و مرگ ملازمان جدایی‌ناپذیر جسمند. ما از مرگ می‌هراسیم از آن رو که می‌پنداریم با زوال تن، همه چیز به پایان می‌رسد. فراموش می‌کنیم روحی که درون آن سکنی دارد ویرانی نمی‌پذیرد؛ دیروز بوده است، امروز هست، و فردا نیز خواهد بود. فقط از جسمی به جسم دیگر می‌رود، درست همان گونه که انسان خانه‌اش را عوض می‌کند و به خانه‌ای نو منتقل می‌شود؛ یا همان گونه که انسان پیراهنی کهنه را به دور می‌افکند و پیراهنی جدید به تن می‌کند. چه جایی برای اندوه در چنین رخدادهایی هست؟

۱. اشعاری فلسفی به زبان سانسکریت که جزئی از مهابهاراتا، منظومه حماسی هند باستان، است.

جای تأسف است که به رغم آن که تقریباً همگان به تمایز بین ماهیت زوال‌پذیر جسم با ماهیت زوال‌ناپذیر روح آگاهند، هنوز مرگ را مخوف‌ترین پدیده‌ها تلقی می‌کنیم و ترس آن را به دل راه می‌دهیم تا وجودمان را انباشته کند. عموماً به جای این که آن را دوستی حقیقی بدانیم، هیولا یا دیوی قلمدادش می‌کنیم و از آن می‌هراسیم. ولی گاندی می‌گوید: «زندگی فقط به آن اندازه تحمل‌پذیر است که مرگ را نه دشمن، بلکه دوست خود بدانیم.» مرگ دوست ماست چرا که از زحمت و محنت و رنج رهاییمان می‌بخشد. و به تعبیر برنز<sup>۱</sup> شاعر: «مرگ عزیزترین، مهربان‌ترین، و بهترین دوست انسان بی‌چاره است.» گاندی آن را به «خوابی لذت‌بخش» تشبیه می‌کند، چرا که «ترمیم‌گری دل‌پذیر و شیرین» است. وی زیبایی‌های مرگ را باز هم می‌ستاید و می‌گوید: «موهبتی است که خالق زندگی به همهٔ زندگان - چه انسان و چه غیر انسان - عطا کرده است»، مرگ «دست ما را می‌گیرد و در مقابل خود ما، مددمان می‌رساند... همواره موقعیت‌های جدید و امیدهای تازه به ما می‌بخشد». مرگ نه خدای وحشت، بلکه فرشتهٔ عطوفت است، و هم از این روست که گاندی توصیه می‌کند از آن نگریزیم، بلکه با چهره‌ای متبسم با آن روبرو شویم و آن‌گاه که فرا رسید خوشامدش بگوییم. اندوهی که از جدایی از عزیزانمان - آن‌گاه که مرگ آن‌ها را می‌رباید - در دل حس می‌کنیم همه ناشی از جهل و خودخواهی ماست. به اعتقاد گاندی، اگر فقط می‌توانستیم پدیده‌ها را در پرتو نور ببینیم، دیگر نه هراسی از

1. Burns

مرگ به دل می‌داشتیم و نه اندوهی از آن در سینه حس می‌کردیم.

باشد که نگاه‌گاندی به جاودانگی روح و ناپایداری جسم – همان‌گونه که در این کتاب آمده است – به مددمان آید و از ترس مرگ رهایمان کند، طوری که حتی اگر دریابیم «مرگ این‌جا و مرگ آن‌جا، مرگ همه‌جا در کار است؛ در اطراف ما، درون ما، زیر پای ما و بالای سر ما»، بیهوده آشفته و غمگین نشویم، بلکه تک‌تک ما شهامت داشته باشیم آن را به چالش طلبیم و بگوییم: «ترس؟ از چه کسی بترسم؟ از مرگ؟ هرگز. مگر او کیست؟»

آناند هینگورانی

بیستم ژوئیه ۱۹۷۱

۱۰  
♦  
پایان



## خوشامد به مرگ



حس می‌کنم ایمانی خدشه‌ناپذیر به خدا در دل دارم. سال‌های طولانی است منطقی خود را با این رأی و نظر هماهنگ و همداستان می‌کنم که مرگ چیزی نیست جز تغییری بزرگ در زندگی انسان؛ و هرگاه رخ بنمایاند باید با آغوش باز پذیرایش شد. همواره برای بیرون راندن هر نوع ترسی - از جمله ترس از مرگ - سخت تلاش کرده‌ام. با همه این اوصاف، مواردی را در زندگی به یاد می‌آورم که اندیشه مرگ، آن گونه که تصور دیدار دوستی قدیمی که مدت‌هاست گمش کرده‌ایم شادی برایمان به ارمغان می‌آورد، شادمانم نکرده است. از این رو باید بگویم انسان غالباً به رغم همه کوشش‌هایش برای قدرتمند شدن، همچنان ضعیف می‌ماند؛ پس دانشی که در سر می‌ماند و به دل راه نمی‌یابد، در لحظات سخت و تعیین کننده زندگی چندان به یاریمان نمی‌آید.

ساتیاگراها در آفریقا





## وظیفه ما



با وجود تفکر فراوان، هنوز نتوانسته‌ام خود را از ترس باز رهانم. با این حال صبر از کف نمی‌دهم؛ همچنان می‌کوشم و یقین دارم روزی خود را از این ترس خواهم رهانید. هیچ فرصتی را برای تلاش در این راه نباید از دست داد. وظیفه ما چیزی بیش از این نیست. رسیدن یا نرسیدن به نتیجه و قدرتِ رقم‌زدنِ چگونگی آن در دست خداست. حال که این گونه است پس چه جای نگرانی وجود دارد؟ مادری که به کودک خود شیر می‌دهد هرگز به نتیجه کارش نمی‌اندیشد؛ هر چند نتیجه عمل، خود از پس عمل در می‌رسد. برای رها شدن از ترسِ مرگ و زدودن خواسته‌ها از دل باید با شادمانی، تلاش را پی گرفت. اگر چنین کنیم از آن‌ها رهایی یافته‌ایم. در غیر این صورت حکایت ما، حکایت مردی خواهد بود که وقتی مصمم شد به میمون نیندیشد، اندیشه میمون رهایش نمی‌کرد (از نامه‌ای به یک دوست: ۷ مارس ۱۹۱۴).

مجموعه آثار مهاتما گاندی



## در مرگ برادر



۱۲  
♦  
پهتاما گاندی

برای من که مبارز راه مقاومت منفی هستم و به یگانگی و اتحاد روح ایمانی راسخ دارم، مرگ برادرم<sup>۱</sup> - که بسیاری از دوستان به همراه من به سوگش نشسته‌اند - نباید بیش از مرگ نارایاناسامی، نگاپن، و هرباستینگ که آن‌ها نیز درست به مانند برادرانم بودند، اندوهگین و دردمند سازد. اگر مرگ نابهنگام ولیمه مونسامی ضربه‌ای شدیدتر از مرگ برادرم نباشد، از آن کم‌تر نیست. با این حال باید بگویم من نیز مانند همه افراد بشر، موجودی ضعیفم و اندیشه‌هایی که متعاقب مرگ برادرم به ذهنم می‌آیند - برادری که در حکم پدرم بود و تمام آنچه را در زندگی هستم، پس از مادرم، به او مدیونم - روشن‌تر از اندیشه‌هایی هستند که در پی مرگ آن سه برادر و آن خواهر مبارز راه مقاومت منفی به ذهن و دلم راه می‌یابد. اندیشه‌ای که هم اکنون در ذهن من برجسته است این است که اگر زندگی ما در خوف خدا گذشته باشد و عملی مخالف ندای وجدان خود انجام نداده باشیم، یاد مرگ نباید اندکی ترس در

۱. لاکشی میداس گاندی، برادر بزرگ گاندی، در روز نهم مارس سال ۱۹۱۴ زمانی که گاندی در آفریقای جنوبی بود، در پور بندر درگذشت.